

# فراموشکاری بنیادین شرق‌شناسی: تبارنامه شرق‌شناسی

محمد توکلی طرقي\*

استاد تاریخ و مطالعات خاورمیانه و خاور نزدیک، دانشگاه تورنتو

روایت‌های کلیشه‌ای از چگونگی پیدایش و گسترش شرق‌شناسی به مثابه حوزه‌ای از تحقیقات علمی در اروپا بر فراموشکاری‌ای معرفتی استوار است.<sup>۱</sup> در این روایت‌های نبوغ و ذوق اروپایی، از آموزگاران و استادان آسیایی کسانی که کاشفان “عرصه بکر” و رمزگشایان “حصارهای بسته زبان‌های آسیایی” معرفی شده‌اند،<sup>۲</sup> یاد می‌نماید. با این فراموشی عامدانه، شرق‌شناسی فرآورده ذوق و روح کنجکاو و پژوهشگر “عربی” پنداشته شد. برای نمونه، برنارد لوئیس باور داشت که درست در نقطه مقابل “رنسانس

Pierre Borudieu, *Outline of a Theory of Practice*, trans. Richard Nice (Cambridge: Cambridge University Press, 1977), 79.

<sup>2</sup>Raymond Schwab, *The Oriental Renaissance: Europe's Discovery of India and the East, 1680-1880*, trans. Gene Patterson- Black and Victor Reinking (New York: Cambridge University Press, 1984), 8, 7, 5, and 33.

<sup>۱</sup>این جستار ترجمه مجدالدین کیوانی است از Mohamad Tavakoli-Targhi, “Orientalism's Genesis Amnesia,” in *Refashioning Iran: Orientalism, Occidentalism, and Historiography* (New York: Palgrave, 2001)

که پس از تغییرات تاریخی و فنی فیروزه پاپن-متین و ویرایش وحید طلوعی به چاپ می‌رسد. درباره فراموشکاری آغازین (genesis amnesia) بنگرید به

Mohamad Tavakoli-Targhi, “Orientalism's Genesis Amnesia,” *Iran Namaq*, Volume 1, Number 3 (Fall 2016), 58-81.

محمد توکلی طرقي (دانش‌آموخته دکتری تاریخ دانشگاه شیکاگو، ۱۹۸۸) استاد تاریخ و تمدن‌های خاور نزدیک و خاورمیانه در دانشگاه تورنتو است. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ سردبیر مجله مطالعات تطبیقی آسیای جنوبی، آفریقا و خاورمیانه (*Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East*) و از ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ سردبیر ایران‌نامه بوده و از سال ۲۰۱۶ سردبیری ایران‌نامه را بر عهده دارد. در کنار تألیف حکمت تمدنی: گزیده آثار استاد احسان یارشاطر، آموزه‌های اقتصادی: گزیده آثار جهانگیر آموزگار و آیین دانشجویان، ۱۳۲۳-۱۳۲۴: نخستین نشریه دانشجویی دانشگاه تهران، دو کتاب *Refashioning Iran* و *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ نیز از او به چاپ رسیده است.*

Mohamad Tavakoli-Targhi <m.tavakoli@utoronto.ca>

شرق‌شناسی“ و کشف مجدد هند و مشرق‌زمین به دست اروپاییان، ”در میان دانشمندان مسلمان نسبت به آنچه فراسوی مرزهای اسلامی در اروپا می‌گذشت، بی‌علاقگی مطلق وجود داشت.“ لوئیس مدعی بود که ”تا پیش از پایان سده هجدهم... از چنین اطلاعات مکتوبی به استثنای گزارش‌های سفارت مراکش، که به عربی بود، به فارسی اصلاً خبری نبود“ و نوشته‌های پیشرفته‌تر عثمانی‌ها دربارهٔ اروپا ”هنوز به حد قابل اعتنایی نرسیده بود.“ این مورخ شرق‌شناس، ضمن ارزیابی ”دانش‌پژوهی مسلمانان دربارهٔ غرب،“ با قاطعیت می‌پنداشت که ”علاقه‌مندی مسلمانان به مغرب‌زمین مدت‌ها بعد پیدا شد که نتیجهٔ حضور مقتدرانه و بسیار پُررنگ غرب بود.“<sup>۳</sup> لوئیس آسیایی‌ها را فاقد کنجکاوی اروپاییان برای مطالعهٔ زبان‌ها و ادیان می‌دانست:

اروپاییان از زمانی عملاً همهٔ زبان‌ها و تواریخ آسیا را به دقت مطالعه کرده‌اند، اما آسیا به مطالعهٔ اروپا نپرداخت. آنها حتی دربارهٔ یکدیگر هم تحقیق نمی‌کردند، مگر آنکه راه برای چنین تحقیقی به واسطهٔ فتوحات یا تغییر مذهب یا هر دو آماده و هموار می‌شد. نوعی کنجکاوی فکری که به تحقیق دربارهٔ یک زبان و گشودن رمز قرائت متون کهن بینجامد، بدون چنین آمادگی یا انگیزه‌ای هنوز هم مخصوص اروپای غربی و وارثان و مقلدان سنت علمی اروپایی در کشورهایی از قبیل ایالات متحد و ژاپن است.<sup>۴</sup>

ضمن بحث از اینکه چگونه ”غرب‌هراسی خود تبدیل به انگیزه‌ای برای پژوهش در علوم انسانی“ و ”دانش‌های علمی مغرب‌زمین شد،“ گ. ای. فون گرونه باثوم نیز باورداشت که ”نیاز شدید به آشنا شدن با پدیده‌های فرهنگی بیرون از تمدن خودی کلاً ویژگی خاص غرب پس از رنسانس است.“ فرض گرونه باثوم بر این بود که علاقه به فرهنگ‌های دیگر معرف اسلوب تفکر خاص اروپایی است و بدین سبب، دعوت فخرالدین شادمان در ۱۹۴۸م برای تأسیس رشتهٔ فرهنگ‌شناسی را نشانهٔ نوعی وافرهنگیدن (acculturation) تلقی کرد:

از منظر ما [غربی‌ها] تا اندازه‌ای تعجب‌آور است که مسلمانان مشرق‌زمین هیچ‌گاه چیزی قابل قیاسی با ”شرق‌شناسی“ غربی به وجود نیاورده‌اند. بنابراین، وقتی دانشمند و سیاستمداری ایرانی مانند دکتر فخرالدین شادمان که در ۱۹۴۸

<sup>۳</sup> انگلیسی در مصر برمی‌خوریم.

<sup>۴</sup> Bernard Lewis, *Islam and the West* (New York and Oxford: Oxford University Press, 1993), 123-124.

<sup>۳</sup> Bernard Lewis, *The Muslim Discovery of Europe* (New York: W. Norton, 1982), 142, 168, and 170.

در گزارش لوئیس آمده است که ”در دههٔ دوم از ۱۸۰۰ بود که برای نخستین‌بار به ترجمه‌هایی از کتب

کتابی با عنوان خاص تسخیر تمدن فرنگی منتشر کرد و خواستار فرنگی‌شناسی، یعنی مطالعه تمدن غرب در همه ابعاد آن، می‌شود، کار او نوعی نوآوری مهم به نظر می‌رسد و شاید شما نخواهید آن را نشانه‌ای از وافرهنگیدن بخوانید.<sup>۵</sup>

در حالی که ادوارد سعید بر این قبیل توصیف‌های غلط تاریخی انگشت انتقاد گذاشت، کتاب بدیع و راه‌گشای خود را بر پایه این فرض قرار داد که شرق‌شناسی "معادلی در مشرق‌زمین نداشت." او که شرق‌شناسی را "مبادله‌ای یک سویه" می‌دید، غیرمحمتمل دانست که "حوزه‌های قرینه آن موسوم به غرب‌شناسی" را بتوان تصور کرد. او همچنین "شمار مسافران از شرق اسلامی به اروپا در فاصله ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰م در مقایسه با تعداد مسافران عکس این مسیر را بسیار اندک" یافت.<sup>۶</sup> عجیب آنکه سعید و لوئیس هر دو نسبت به نبود غرب‌شناسی یا اروپا‌شناسی اتفاق نظر داشتند. برنارد لوئیس ضمن انتقاد از تحلیل فوکویی سعید دائر بر اینکه "دانش توانش است" نوشت:

بحث "دانش توانش است" بی‌گمان از لحاظ احساسی ارضاء‌کننده است، حتی به لحاظ عقلی نیز تا اندازه‌ای راضی‌کننده است و هدفی دوگانه را برآورده می‌سازد: از سویی، شرق‌شناسی غرب را محکوم می‌کند و از سوی دیگر، فقدان هر نوع غرب‌شناسی مشابه را در شرق نوعی حسن به شمار می‌آورد.<sup>۷</sup>

این قبیل اظهار نظرها بر فرض دو سویه "سکوت شرقی" و "نگارش غربی" استوار و ثمره فراموشکاری بنیادین شرق‌شناسی بود. با سکوت مفروض و فقدان کنجکاوی علمی در میان شرقی‌ها، اروپاییان به نظم‌بخشی (disciplinization) دانش شرق پرداخته و به روایت‌های اروپامدار مشروعیت علمی دادند.

نوشته حاضر به مرور آثار نویسندگان و محققانی می‌پردازد که به وادی فراموشی شرق‌شناسان غربی سپرده شده‌اند. این محققان ایرانی تبار یا متأثر از زبان و ادب فارسی، عامل تربیت و منشأ ارجاع تحقیقات شرق‌شناسان به اصطلاح "پیش‌آهنگ" غربی و متون آنها بوده‌اند. در پیگیری روابط چندگفتاری یا دیالوژیک (dialogic relations)، بین محققان اروپایی و فارسی‌شناس یا ایرانی تبار، هدف نوشته فعلی بازگرداندن تاریخ

<sup>۵</sup>Edward Said, *Orientalism* (London: Routledge & Kegan Paul, 1978), Respectively 204, 160, 50, and 204.

<sup>۷</sup>Lewis, *Islam and the West*, 125.

<sup>۶</sup>G. E. Von Grunebaum, *Modern Islam: The Search for Cultural Identity* (Berkeley: University of California Press, 1962), 233-234 and 234-235.

ناشناخته و تجددخواهانه بومی به جایگاه شایسته آن است؛ یعنی تاریخ مشترکی که تاریخ‌نگاری ملی‌گرایانه آن را از اعتبار انداخته است.

### کریستف کلمب مطالعات شرقی

تاریخ‌نویسی‌های قالبی شرق‌شناسی خدمات فکری آنکتیل دوپرون (Abraham Sir William, 1731-1805)، سر ویلیام جونز (Hyacinthe Anquetil-Duperron, 1731-1805) و دیگر شرق‌شناسان "پیش‌آهنگ" را منحصرأ در بافتی اروپایی قرار داد. این‌گزینه حساب‌شده در حوزه تاریخ‌نگاری نقشی راهبردی در تثبیت "غرب" به منزله جایگاه نوآوری و "شرق" به مثابه مرکز سنت ایفا کرد. شرق و غرب کاملاً متمایز ثمره تاریخی همین‌گزینه‌ها و حذف‌های روشمند بود.

با این همه، شرق‌شناسی در مرحله شگل‌گیری محصول پیوندی بود از نوعی فرهنگ و طرز تفکر. گسترش و تحول آن به صورت "شیوه‌ای" از تفکر مبتنی بر تمایز وجودشناختی و معرفت‌شناختی میان "شرق" و "غرب" اوقات "غرب" تحولی بود که بعداً ایجاد شد.<sup>۸</sup> تبدیل شرق‌شناسی به گفتمانی درباره توفیق غرب نهایتاً به استعمار و محو تمامی آثار عاملیت، فردیت، صدا، نگارش و خلاقیت "شرق" مربوط شد. این نوشته شرحی است از روند متقارن خاموش‌سازی صدای "شرقی‌ها" و اعتبار و قدرت بخشیدن به نویسندگان غربی. من، علی‌الخصوص، آن دانش تحقیق و متن‌شناسی متأثر از زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی را روشن خواهم ساخت که به آنکتیل دوپرون و ویلیام جونز در مقام "پیش‌آهنگان" شرق‌شناسی اعتبار و مرجعیت بخشید.

آنکتیل دوپرون، که به نظر ماکس مولر (Friedrich Max Müller, 1823-1900) کاشف زند اوستا به شمار می‌رود،<sup>۹</sup> در واقع "از شاگردان حکمای هند" بود.<sup>۱۰</sup> او طی اقامتش در هندوستان از ۱۷۵۵ تا ۱۷۶۱،<sup>۱۱</sup> از دانشمندان هند، دستور داراب‌بن سهراب، نیز مشهور به استاد کومانا دادا-درو (۱۶۹۸-۱۷۷۲م) اهل سورت گجرات، دستور کاوس‌بن فریدون (م. ۱۷۷۸م)، و منوچهر جی ست، خواندن و رمزگشایی متون پهلوی را آموخت.<sup>۱۲</sup>

Jivanji Jamshidji Modi, "Anquetil-Duperron of Paris-India as seen by Him, (1755-60)," in *Anquetil De Perron and Dastur Darab* (Bombay: Times of India, 1916), 1-69.

<sup>۱۲</sup> در گزارش‌های مرتبط با این رابطه، آنکتیل دوپرون غالباً به صورت فردی بسیار شاخص معرفی می‌شود، در حالی که مریمان او دست‌کم گرفته می‌شوند. از جمله بنگرید به

<sup>۸</sup>Said, *Orientalism*, 2.

<sup>۹</sup>Max Muller, "Preface to the Sacred Books of the East," in *The Upanishads*, trans. F. Max Muller (Oxford: Clarendon Press, 1879; Delhi: Motilal Banarsidass, 1965), xvii.

<sup>۱۰</sup>Schwab, *The Oriental Renaissance*, 158.

<sup>۱۱</sup> برای شرح عالمانه‌ای از اقامت آنکتیل دوپرون در هند بنگرید به

مدت‌ها پیش از آنکه آنکتیل دوپرون زند اوستارا ترجمه و منتشر کند (۱۷۷۱م)، تحقیق در متن‌های اوستایی و پهلوی بخشی مهم از حیات فکری پارسیان هند شده بود. این همه، مطابق نظر ریموند شواب، آنکتیل دوپرون "برای نخستین بار... به شکستن حصارهای یکی از زبان‌های مجهول‌مانده آسیا توفیق یافت."<sup>۱۳</sup> اما موفقیت‌ها در زبان و دین‌شناسی تطبیقی که نشانه‌های شاخص "رسانس شرق‌شناسی"<sup>۱۴</sup> در اروپا بود، در حقیقت مبتنی بر دستاوردهای فکری هندوستان عصر مغول بود.

اکبر شاه (ج. ۹۶۳-۱۰۱۴ق/۱۵۵۶-۱۶۰۵م)، که در آرزوی ایجاد جامعه‌ای هماهنگ و چندمذهبی بود، سرپرستی و هدایت مباحثاتی را در میان علمای مذاهب مختلف بر عهده گرفت و مشوق ترجمه‌هایی از سانسکریت، ترکی و عربی به فارسی شد.<sup>۱۵</sup> ترجمه‌های فارسی متون سانسکریت از جمله مشتمل بود بر رامایانا، مه‌ابهاراتا، بهگوا گیتا، بهگوات پورانا، نالا پاکهینام، هرومسه، اتهاروا ودا و یوگا بهاشی.<sup>۱۶</sup> ابوالفضل علامی (۱۵۵۱-۱۶۰۱م) انگیزه اکبر را در سرپرستی این ترجمه‌ها چنین توصیف می‌کند:

آن پادشاه روشن‌ضمیر وقتی نفرت تعصب‌آمیز را در میان هندوان و مسلمانان مشاهده کرد و مطمئن شد که این نفرت فقط ناشی از جهل طرفین است، علاقه پیدا کرد که با ترجمه کتاب‌های هندوان برای مسلمان‌ها آن را از میان ببرد. او در وهله اول، مه‌ابهاراتا را که جامع‌ترین کتاب و از بالاترین اعتبار و مرجعیت

نسخ خطی یونانی و شارحان بیزانسی به دنبال سقوط قسطنطنیه پدید آمد. "بنگرید به Shwab, *The Oriental Renaissance*, 11.

<sup>۱۵</sup>Abu al-Fazl Allami, *The A'in-i Akbari*, trans. H. Blochman, ed. D. C. Phillott (Calcutta: [Royal] Asiatic society of Bengal, 1872-1877; Dehi: Low Price Publications, 1989) vol. 1, 110-112.

<sup>۱۶</sup>برای ترجمه فارسی کتاب‌های سانسکریت بنگرید به Fathullah Mujtabai, "Persian Hindu Writings . . ." in *Aspects of Hindu Muslim Cultural Relations* (New Delhi: National Book Bureau, 1978); Shriram Sharm, *A Descriptive Bibliography of Sanskrit Wokers in Persian* (Hyderabad: Abul Kalam Azad Oriental Research Institute, 1982); N. S. Shukla, "Persian translations of Sanskrit works," *Indological Studies*, 3 (1974), 175-191.

Martin Haug, *The Parsis: Essays on their sacred Language, writings and Religion*, rev. K. W. West (Boston, Mass: Houghton, Osgood, 1978; New Delhi: Cosmo Publications, 1978).

برای تحلیلی انتقادی از مبالغه‌ها و خودستایی‌های آنکتیل دوپرون بنگرید به

Jivanji Jamshedji Modi, "Anquetil Du Perron of Paris and Dastur Darab," in *Anquetil Du Perron and Dastur Darab*, 70-141.

<sup>۱۳</sup>Schwab, *The Oriental Renaissance*, 7.

<sup>۱۴</sup>بنا به گفته شواب، "رسانس شرقی یا رسانس دوم در تقابل با رسانس اول: این اصطلاح و موضوع آن برای نویسندگان رومان‌تیک اشناست، نویسندگانی که برای آنها این اصطلاح مرادف اصطلاح رسانس هندی است. چیزی که این اصطلاح بدان اشاره دارد احیای مجدد فضایی در قرن نوزدهم است که با ورود متون سانسکریت به اروپا پدید آمد، فضایی که تأثیری ایجاد کرد هم‌سنگ تأثیری که در قرن پانزدهم با ورود

برخوردار بود برگزید و فرمان داد که افرادی لایق و بی‌طرف از میان دو ملت آن را ترجمه کنند.<sup>۱۷</sup>

این کوشش‌ها به زبان فارسی امکان داد که زبان مشترک هند شود. به علاوه، اکبرشاه باعث گسترش دامنه‌ی واژگان زبان فارسی شد، بدین ترتیب که سفارش تألیف فرهنگ لغتی را داد که «مشمول بر جمیع مصطلحات و لغات پارسی باستانی» باشد که از زمان «استیلای اعراب بر بلاد عجم» متروک مانده بودند.<sup>۱۸</sup> به منظور تسهیل یادگیری فارسی برای دانشمندان سانسکریت که بیش از پیش به کار ترجمه گمارده می‌شدند، ویهاری سری کریشنا داس مسره کتابی به سانسکریت با عنوان پراسی پراکاشا (۱۷۱۷م) درباره‌ی دستور زبان فارسی نوشت.<sup>۱۹</sup> به علاوه، میرزاخان بن فخرالدین محمد کتابی با عنوان تحفة الہند تألیف کرد که تحقیقی اصیل در باب عروض، علم الشعر، و موسیقی هندی بود.<sup>۲۰</sup> بنا به درخواست میرجمال‌الدین اینجو (م. ۱۲۰۵ق/ ۱۶۲۶م)، لغتنامه‌نویسی که مأموریت یافت فرهنگ جامعی از واژگان فارسی تألیف کند، اکبرشاه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی را در ۱۰۰۵ق/ ۱۵۹۷م به دربار خود خواند تا در تألیف بخش «زند و پازند» فرهنگ جهانگیری به اینجو کمک کند.<sup>۲۱</sup> این فرهنگ ابزار مهمی بود که در اختیار سراج‌الدین خان آرزو قرار گرفت و او به خویشاوندی زبان‌های فارسی و سانسکریت پی برد: رویدادی مهم در زبان‌شناسی تاریخی که چند دهه پیش از سر ویلیام جونز رخ داد. این اثر منابعی معناشناختی نیز به دست آن دسته از ملی‌گرایان سده‌ی نوزدهم داد که می‌کوشیدند فارسی را از لغات و مفاهیم عربی بزایند.

محیط فرهنگی و فکری در هند شرایط مناسبی برای رنسانس شرق‌شناسی در اروپا فراهم آورد. برخلاف توصیف‌های تاریخی اروپامحور، گردآوری و تصحیح نسخ اوستایی و پهلوی

<sup>۱۷</sup> به نقل از

Mujtabai, *Aspects of Hindu Muslim Cultural Relations*, 16.

<sup>۱۸</sup> برگرفته از گفته‌ی اکبرشاه، مندرج در میرجمال‌الدین حسین اینجوی شیرازی، فرهنگ جهانگیری، ویرایش رحیم عقیفی (مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۴)، ۴. متن کامل گفته‌ی اکبر در مقاله‌ی زیر آمده است:

J. J. Modi, "Notes on Anquetile Du Perron (1755-61) on King Akbar and Dastur Meherji Rana," in *Contributions on Akbar and the Parsees*, ed. B. P. Ambashthya (Patna: Janakj Prakashan, 1976), 1-16, particularly 6.

<sup>۱۹</sup>V. S. Ghatе, "Persian Grammar in Sanskrit," *The Indian Antiquity* (January 1912), 4-7.

<sup>۲۰</sup> میرزاخان بن فخرالدین محمد، تحفة الہند، به کوشش نورالحسن انصاری (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴).  
<sup>۲۱</sup> دستور اردشیر نوشیروان به پیشنهاد دستور مهرجی رانای زرتشتی دعوت شد. در این خصوص بنگرید به J. J. Modi, "The Parsees at he Court of Akbar and Dastur Meherji Rana," in *Contributions on Akbar and the Parsees*, 1-77, Particularly 17; Mary Boyce, *Zoroastrians: Their Religions, Beliefs and Practices* (London: Routledge & Kegan Paul, 1979), 183. برای فهرستی از اصطلاحات «زند و پازند» که با همکاری اردشیر نوشیروان گردآوری شد بنگرید به اینجو شیرازی، فرهنگ جهانگیری، جلد ۳، ۵۵۳-۷۰۰.

روش‌هایی نبود که شرق‌شناسان اختراع کرده باشند. جنبش دساتیری نوزرتشتی سده‌شانزدهم علاقه به متون کهن پیش از اسلام را برانگیخت. همچنین، مناقشه‌ای دینی در میان زرتشتیان اوایل سده هجدهم انگیزه گسترش نقد متون شد.<sup>۲۲</sup> در پاسخ به این مناقشه، دانشمند زرتشتی، دستور جاماسب ولایتی، برای مشاوره از کرمان دعوت شد. او همراه با مجموعه‌ای نسخه‌های خطی به سورت رفت و به دستوره‌های جوان، داراب کومانای سورتی، جاماسب آسا (م. ۱۷۵۱م) اهل نوسری گجرات و دستور کامدین اهل بروچ گجرات درس پهلوی داد.<sup>۲۳</sup> در میان شاگردان دستور جاماسب "دانشمندانی هندی" بودند که بعدها به آنکتیل دوپرون طی سال‌های اقامتش در هند، از ۱۷۵۵ تا ۱۷۶۱م، آموزش دادند. ترجمه و نشر زند اوستا (۱۷۷۱م) به دست آنکتیل و به اهتمام دستور داراب، دستور کاووس و دانشمندان پارسی دیگری میسر شد که به او زبان و روش مقابله و تصحیح دست‌نوشته‌های پهلوی را آموختند.<sup>۲۴</sup>

پژوهش‌های تطبیقی در حوزه ادیان هم پدیده‌ای منحصرأ اروپایی نبود. علاقه شاهزاده داراشکوه (۱۶۱۵-۱۶۵۹م) به شناخت تفاوت‌ها و شباهت‌های آیین‌های هندو و اسلام وی را بر آن داشت که از دانشمندان بنارس بخواهد او را در ترجمه فارسی اوپانیشادها کمک کنند. این متن را، که نگارش آن با عنوان *سر اکبر یا سر اسرار* در ۱۶۵۷م به پایان رسید،<sup>۲۵</sup> نتانیل هلهد (۱۷۵۱-۱۸۳۰م)<sup>۲۶</sup> به انگلیسی ترجمه کرد و سپس به همت آنکتیل دوپرون به لاتینی و فرانسوی ترجمه و در ۱۸۰۱-۱۸۰۲م منتشر شد.<sup>۲۷</sup> چنان که شواب گفته است، "علامه داراشکوه... مترجم مشهوری بود که ترجمه فارسی اوپانیشادها را تهیه کرد. این ترجمه را برنی‌یه به پاریس برد و به قلم آنکتیل دوپرون

<sup>۲۲</sup> درباره "مباحث دینی پارسیان سده هجدهم" بنگرید به چاپ‌نشده اوپانیشادها، به توسط شاهزاده داراشکوه، در Jivani Jamshedji Modi, *Dr. Modi Memorial Volume: Papers on Indo-Iranian and other Subjects* (Bombay: Fort Printing Press, 1930), 622-637.

<sup>۲۶</sup> ترجمه هلهد همچنان چاپ‌نشده باقی مانده است. درباره خدمات او بنگرید به

Rosane Rocher, *Orientalism, Poetry, and the Millennium: The Checkered Life of Nathaniel Brassey Halbed, 1751-1830* (Delhi: Motilal Banarsidas, 1983); Wilhem Halbfass, *India and Europe: An Essay in Understanding* (New York: State University of New York Press, 1988), 64.

<sup>۲۷</sup> *Oupenekhat*, trans. A. H. Anquetil-Duperron (Strasbourg, 1801).

<sup>۲۲</sup> درباره "مباحث دینی پارسیان سده هجدهم" بنگرید به Boyce, *Zoroastrians*, 188-195.

<sup>۲۳</sup> *Zand-Avesta*, trans. A. H. Anquetil-Duperron and intro. Robert D. Richardson (New York: Garland, 1984), vol. 1, 32G; Boyce, *Zoroastrians*, 189; Haug, *The Parsis*, 57; Modi, *Anquetil Du Perron and Dastur Darab*, 37.

<sup>۲۴</sup> شب قبل از حرکت آنکتیل به قصد اروپا، دستور داراب و دستور کاوس به سبب نپرداختن بهای نسخ خطی خریداری شده و حق‌التدریس و حق راهنمایی آنکتیل را تعقیب قانونی کردند. برای شرح جزئیات بنگرید به Modi, *Anquetil Du Perron and Dastur Darab*, 55 and 95.

<sup>۲۵</sup> درباره ترجمه فارسی بنگرید به محمد داراشکوه بن شاه‌جهان، *سر اکبر یا سر الاسرار*، به کوشش تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی (تهران: تابان، ۱۳۴۰). برای شرحی از این ترجمه بنگرید به مَهش پرساد، "ترجمه"



ترجمه شد.<sup>۲۸</sup> فرانسوا برنییه، که هند را به جامعه تحصیل کرده اروپای سده هفدهم شناساند و مطبوع طبع آنان ساخت،<sup>۲۸</sup> مدتی را در مقام طبیب و مترجم به خدمت دانشمندخان شفیعا یزدی (م. ۱۶۷۰م)، درباری و دانشمندی ایرانی هندی، سپری کرده بود. این منصب به وی امکان داد که با خردمندان هندو معاشرت کند:

آقای من، دانشمندخان، مقداری بنا به درخواست من و تا اندازه‌ای به قصد ارضای حس کنجکاوای خود، یکی از سرشناس‌ترین خردمندان در سراسر منطقه شبه‌قاره هند را که از خاندان دارا، پسر ارشد جهانگیرشاه (ح. ۱۶۲۸-۱۶۵۸م)، بود به خدمت گرفت. این مرد نه تنها به مدت سه سال مصاحب دائم من بود، بلکه مرا به دیگر فرهیختگان دانشوری معرفی کرد که آنها را به خاندان دارا جلب می‌کرد.<sup>۲۹</sup>

در مرحله شکل‌گیری شرق‌شناسی، سخن نه از سلطه و تفوق غرب، بلکه از رابطه‌ای متقابل میان دانشمندان اروپایی و هندی بود. مع‌ذلک، با پیشتازی اروپا و ظهور الگوی بسیار شاخص علم در آنجا، شرق‌شناسان به طرزی فزاینده خدمات علمی غیراروپاییان را به حاشیه رانده و آنها را غیرتحقیقاتی انگاشتند. کنار زدن و انکار همکاری و مشارکت طرف مقابل مبنایی برای ادعای خلاقیت و مرجعیت از سوی شرق‌شناسان اروپایی شد. اغلب تاریخ‌های شرق‌شناسی، از جمله آثار ریموند شواب و ادوارد سعید، خدمات فکری دانشمندان بومی را در شکل‌گیری پژوهش‌های شرق‌شناسانه به حساب نیاورده‌اند. برای مثال، سرپوشی بر نقش اساسی پژوهشگران بومی در “کشف” زند اوستا منجر به برجسته نمودن آنکتیل دوپرون به عنوان کاشف و کریستف کلمب مطالعات شرقی شد.

## جونز و خوبشاوندی زبان‌ها

سر ویلیام جونز هم، که بنیادگذار شرق‌شناسی در بریتانیا و “یکی از چهره‌های پیش‌آهنگ تاریخ زبان‌شناسی جدید” به شمار می‌رود، سخت به کوشش‌های فکری محققان متعدد ایرانی مشرب متکی بود.<sup>۳۰</sup> شبکه وسیعی از دانشمندان پشتیبان او بودند که آنان را “هیئت اختصاصی خوانندگان و نویسندگان من” نام‌گذاری کرده بود.<sup>۳۱</sup> این شبکه “خواننده و نویسنده”

Jones, *A Grammar of the Persian Language* (London: W. and J. Richardson, 1771), 70.

آمده است.

<sup>31</sup>William Jones, *The Letters of Sir William Jones*, ed. Garland Cannon (Oxford: Clarendon Press, 1970), vol. 2, 798.

<sup>28</sup>Schwab, *The Oriental Renaissance*, 142 and 142.

<sup>29</sup>Francois Bernier, *Travels in the Moghul Empire, AD 1656-1668*, trans. Archibard Constable, rev. Vincent Smith (London: Oxford University Press, 1914; New Helhi: Atlantic Publishers, 1989), 323-324.

<sup>۳۰</sup>از “یادداشت” ناشر که در ویرایش مجدد



مرکب بود از تفضل حسین خان (م. ۱۸۰۱م)،<sup>۳۲</sup> میرمحمدحسین اصفهانی،<sup>۳۳</sup> بهمن یزدی،<sup>۳۴</sup> میرعبداللطیف شوشتری،<sup>۳۵</sup> علی ابراهیم خان بهادر،<sup>۳۶</sup> محمد غوث،<sup>۳۷</sup> غلامحسین خان طباطبائی (۱۷۲۷-۱۸۱۴م)،<sup>۳۸</sup> یوسف امین، ملافیروز، مهتاب رای، حاجی عبدالله، صبور تیواری، سراج الحق و محمد کاظم.<sup>۳۹</sup> افزون بر این، جونز از بسیاری از پژوهشگران و از جمله رادهاکانت سَرْمَن کمک می‌گرفت.<sup>۴۰</sup> او در نامه‌ای تصریح کرده است که “پاندیت‌های من باید نیک‌خو، زبان‌دان، بیدخوان [سانسکریت‌خوان] و فارسی‌گو باشند.”<sup>۴۱</sup> ویلیام جونز در مقام مدیر یک تشکیلات علمی عظیم و گسترده کارهای کامل شده‌ای را به مثابه ملک طلق خود تصاحب کرد که محصول سرمایه و زحمات فکری محققان هندی بود.

Jones, “Remark by the president,” in *The Works*, supplement, vol. 1, 443-444.

<sup>۳۵</sup>مثلاً شوشتری یادآور می‌شود که جونز نقد و نظری دربارهٔ محمدعلی حزین اظهار کرده و از او خواسته بود که “نارسایی‌ها و زوائد آن را تذکر دهد.” بنگرید به شوشتری، تحفة العالم، ۳۷۰.  
<sup>۳۶</sup> بنگرید به

Jones, *Letters of Sir William Jones*, 659, no. 1.

علی ابراهیم خان نسخه‌ای از تحفة الهند را در اختیار جونز نهاد و او از آن در نگارش “دربارهٔ مقام‌های موسیقی هندوها” استفاده کرد. بنگرید به

Jones, *The Works*, vol. 1, 413-443.

همچنین، بنگرید به نورالحسن انصاری، “مقدمهٔ مصحح،” در تحفة الهند، ۴۱.

<sup>۳۷</sup>جونز در نامه‌ای به چارلز ویلکینز، مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۵، نوشت: “در ضمن، لطفاً به محمد غوث بگویید که ... من از او تقاضا دارم کار روی کتیبه‌ای را که شما با آن طرز عالی و تلاش و زحمت خواندید، آغاز کند.” بنگرید به Jones, *Letters of Sir William Jones*, 682.

<sup>۳۸</sup>او مؤلف سیر المتأخرین بود که با عنوان زیر به چاپ رسید: *A Translation of the Seir Mutaqhrin or View of Modern Times* (Calcutta, 1799; Calcutta: T. D. Chatterjee, 1902).

<sup>۳۹</sup>دربارهٔ پنج دانشمند اخیر بنگرید به نامهٔ جونز به “نخستین مارکی کونوالیس فرماندار کل بنگال درشورا،” مورخ ۱۳ آوریل ۱۷۸۸، در

Jones, *Letters of Sir William Jones*, 802, no. 487.

<sup>۴۰</sup>See Jones, *Letters of Sir William Jones*, 762, no. 465.

<sup>۴۱</sup>بنگرید به نامهٔ جونز به چالز ویلکنز، مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۷۸۵، در

Jones, *Letters of Sir William Jones*, 683.

<sup>۳۲</sup>جونز در نامه‌ای به ویلیام استوارت، مورخ ۱۳ سپتامبر ۱۷۸۹، نوشت: “مراتب احترام مرا به سرگرد پامر ابلاغ کنید و بگویید که دوست او تفضل حسین خان در انگلیسی و ریاضیات قیامت می‌کند. او سرگرم خواندن آثار نیوتن نزد بارو است و قصد دارد کتاب *principa* را به عربی برگرداند.” بنگرید به

Jones, “To William Steuart,” in *Letters of Sir William Jones*, 838-840, no. 520.

دربارهٔ تفضل حسین خان بنگرید به شوشتری، تحفة العالم، ۳۶۳-۳۶۷؛ رحمن علی خان، تذکرهٔ علمای هند (لکنهو: مطبعةٔ منشی نول کشور، ۱۸۹۴)، ۳۶-۳۷.

<sup>۳۳</sup>William Jones, “The Sixth Discourse: On the Persians, Delivered 19 February 1789,” in *The Works of Sir William Jones in Six Volumes*, ed. Anna Maria Shipley Jones (London: G. G. and J. Robertson, 1799), 73-94, name on 77-78; William Jones, “A Conversation with Abram, an Abyssinian, concerning the City of Gwender and the Source of the Nile,” in *The Works*, vol. 1, 515-518.

<sup>۳۴</sup>دربارهٔ همکاری بهمن با جونز بنگرید به “دربارهٔ ایرانیان،” ۸۰-۸۱، ۸۴، ۸۹ و جونز در نامه‌ای به سر جان مکفرسون، مورخ ۶ مه ۱۷۸۶، نوشت: “به هنگام صرف صبحانه، با لذت تمام مقالهٔ کوتاه ولی دلنشین آقای فورستر را خواندم و این وقتی بود که فارسی‌خوانی روزانه‌ام را نزد دانشمندی یزدی، که مرا تا اینجا همراهی کرد، انجام داده بودم.” بنگرید به

Jones, *Letters of Sir William Jones*, 697, no. 433.

همچنین بنگرید به نامهٔ جونز به جان شور، به تاریخ ۱۶ اوت ۱۷۸۷، در

Jones, *Letters of Sir William Jones*, 763, no. 465.

پدر بهمن، موسوم به بهرام، خدمتکار محترم کریم‌خان [زند] بود. بنگرید به

روابط جونز با دانشمندان ایرانی مشرب به پیش از زمان ورودش به هند بازمی‌گردد. میرزااعتصام‌الدین، هندی‌ای که از ۱۷۶۶ تا ۱۷۶۹م به انگلستان سفر کرد، گزارش داده است که طی سفرش به اروپا به ترجمهٔ مقدمهٔ فرهنگ جهانگیری کمک کرده و وقتی جونز اثر پر فروش علمی خود، دستور زبان فارسی (۱۷۷۱م)، را تألیف می‌کرد، این ترجمه در اختیار او بود. چنان که منشی اعتصام‌الدین شرح داده است:

کپتان سوئین بالای جهاز از احقر کتاب کلیله دمنه تمام خوانده و دوازده آئین فرهنگ جهانگیری را که مشتمل بر قوانین فارسی است ترجمه کرده بود. مستر جونز از روی آن ترجمه به اتفاق کپتان مذکور گروه نسخهٔ شکرستان ترتیب داده، چاپ نموده، بفروخت رسانیده، مبلغی به منفعت خودها نمودند.<sup>۴۲</sup>

منشی اعتصام‌الدین وقتی در آکسفورد بود با ویلیام جونز دیدار کرد و با او "به کتابخانه‌ها رفت."<sup>۴۳</sup> جونز در مقدمهٔ دستور زبان فارسی خود به کمک‌های "نجیب‌زاده‌ای خارجی" اذعان دارد که هویت او را معلوم نکرده است. بعدها ویراستار مجموعهٔ آثار جونز این شخص را بارون چارلز رویتسکی معرفی کرد.<sup>۴۴</sup>

چنان که جونز خود تصدیق می‌کند:

بسیار خوشوقتم که اعتراف کنم برای مختصر دانشی که بر حسب اتفاق دربارهٔ زبان فارسی فراگرفته‌ام، خود را مدیون نجیب‌زاده‌ای خارجی می‌دانم. شوق من به شعر و لغت‌شناسی آسیایی‌ها مرهون مکالماتم با او و مکاتبات خوبی بود که وی با ادامهٔ آن هنوز به من افتخار می‌دهد.<sup>۴۵</sup>

با توجه به اظهار نظر منشی اعتصام‌الدین در سفرنامه‌اش، می‌توان نتیجه گرفت که برخلاف اظهار نظر ویراستار مذکور که نیت جونز را تشکر از رویتسکی می‌داند-مردی که جونز او را در ۱۷۶۸م ملاقات کرد-مقصود جونز منشی اعتصام‌الدین بوده است.<sup>۴۶</sup>

Jones, *The Works*, vol. 1, footnote 129.

<sup>45</sup>William Jones, *A Grammar of the Persian Language* (London: W. and J. Richardson, 1771), xvi-xvii.

<sup>46</sup>ینا به گفتهٔ آربری، "اوایل سال ۱۷۶۸، جونز با کنت رویتسکی-که در آن زمان مقیم لندن بود-آشنایی پیدا کرد و از اینکه او را همکاری علاقه‌مند به شعر فارسی یافت شادمان بود." بنگرید به

<sup>42</sup>Miza Itesamodeen, *Shigurfi Namah-i Velaet or Excellent Intelligence Concerning Europe; Being the Travels of Mirza Itesa Modeen in Great Britain and, France*, trans. James Edward Alexander (London: Parbury, Allen, 1827), 65-66.

<sup>43</sup>Miza Itesamodeen, *Shigurfi Namah*, 64-65.

<sup>44</sup>ویراستار آثار جونز این "خارجی نجیب‌زاده" را بارون رویتسکی دانسته است. بنگرید به

با مکتوم نگاه داشتن هویت "نجیب‌زاده خارجی"، به نظر می‌رسد قصد جونز آن بود که با ایجاد این ابهام و بدون ذکر نام شخص مشخصی هم‌زمان افراد دیگری که به فارسی‌آموزی او کمک کرده بودند و از جمله میرزا، "معلم سوری" اش،<sup>۴۷</sup> را به حساب آورده باشد. نکتهٔ حائز اهمیت اینکه جونز در پیشگفتار دستور زبان فارسی کار خود را متمایز از کار دیگران دانسته است:

من کار خودم را با هر تألیف مشابه دیگری که به دستم رسیده به دقت مطابقت داده‌ام. و اگرچه دربارهٔ موضوعی با چنین کلیتی باید ملاحظات چند ابراز کرده باشم که در همهٔ آن تألیف‌ها مشترک است، معذک خوشنودم که نظرات من، نحوهٔ عرضه‌داشت کل کتاب و نقل‌قول‌های مندرج در آن به قدر کافی آن را به منزلهٔ اثری اصیل و ابتکاری متمایز خواهد کرد.<sup>۴۸</sup>

نشان دادن حد و حیطةٔ خلاقیت جونز در دستور زبان فارسی بیرون از حوصلهٔ نوشتهٔ حاضر است.<sup>۴۹</sup> اما باید یادآور شد که عنوان فارسی کتاب، شکرستان در نحو زبان پارسی تصنیف یونس آکسفوردی، بود و جونز یا یونس آکسفوردی نه به عنوان نویسنده، بلکه گردآورنده و مؤلف کتاب معرفی شده بود.

نشر این اثر جونز مقارن با چاپ زند اوستا آنکتیل دوپرون بود و به نظر می‌رسید جونز که در "پیشگفتار" خود مدعی شده بود "به تاریخ زبان فارسی از زمان گزنفون تا روزگار ما"<sup>۵۰</sup> پرداخته است، از زبان‌های اوستایی و پهلوی خبر نداشت، زبان‌هایی که آنکتیل دوپرون کار خود را از آنها ترجمه کرده بود. جونز برای حفظ شهرت خود، اصالت متونی را که آنکتیل

(Cambridge: Cambridge University Press, 1968), 22-23.

ممکن است فردی که "معلم سوری" جونز خوانده شده، کسی جز میرزا اعتمادمال‌الدین نباشد.

<sup>48</sup>Jones, *A Grammar of the Persian Language*, xiv.

<sup>49</sup> دربارهٔ محدود بودن دانش فارسی جونز بنگرید به Garland H. Cannon, "Sir William Jones's Persian Linguistics," *Oriental Society*, 78 (1958), 262-278. Also reprinted in Thomas A. Sebeok, *Portraits of Linguistics: A Biographical Source Book for the History of Western Linguistics, 1749-1963* (Westport, Conn: Greenwood Press, 1966), 36-57.

<sup>50</sup>Jones, *A Grammar of the Persian Language*, xv.

A. J. Arberry, "The Founder William Jones," in *Oriental Essays: Portraits of Seven Scholars* (London: George Allen & Unwin, 1960), 48-86, quoted on 50.

برای اطلاع از مکاتبات جونز با رویتسکی بنگرید به Jones, *Letters of Sir William Jones*, 4-5, no. 2 (1770); 6-12, no. 3 (April 1768); 12-13, no. 4 (1768); 56-62, no. 32 (1770); 82-87, no. 46 (1771); 105-109, no. 58 (1771); 179-180, no. 101 (1775); also see Garland Cannon, *Oriental Jones: A Biography of Sir William Jones, 1746-1794* (New York: Asia Publishing House, 1964), 14-15.

<sup>47</sup>Cannon, *Oriental Jones*, 10-13; S. N. Mukherjee, *Sir William Jones: A Study in Eighteenth-Century British Attitudes to India*

ترجمه کرده بود به باد انتقاد گرفت.<sup>۵۱</sup> او با اتکا به قول ژان شاردن (Jean Chardin, 1643-) می‌گفت: "فارسی باستان زبانی تماماً از میان رفته است که هیچ کتابی در آن وجود ندارد."<sup>۵۲</sup> بحث جونز این بود که ترجمه "مرد گونه‌سرخ فرانسوی" از کتابی منسوب به زرتشت در واقع "حرف‌های بی‌معنای آن ولگردهای سیاه‌چرده است که غالباً می‌بینیم در کنار آتشی غمبار زیر پرچین‌ها سر در گریبان چمباتمه زده‌اند."<sup>۵۳</sup> جان ریچاردسون (John Richardson, 1741-1811)، فرهنگ‌نویس سرشناس به فارسی و مؤلف فرهنگ لغات: فارسی، عربی و انگلیسی، در انتقاد از آنکتیل به جونز پیوست و گفت دو زبان زند و پهلوی مجموعاتی صرف‌اند. پس از ارزیابی کار آنکتیل، ریچاردسون مثل جونز به این نتیجه رسید که "روی هم رفته، م. آنکتیل هیچ کشفی انجام نداده که بتواند با کمترین سند و مدرکی مَهر تصویب بر کتاب خود بزند. او هیچ سندی از عهد کهن به دست نمی‌دهد و فقط خرافات بی‌ارزش و مراسم و تشریفات پایان‌ناپذیر آتش‌پرستان امروزی نفرت ما را برمی‌انگیزند."<sup>۵۴</sup> ریچاردسون با عرضه‌ی دلیلی لغت‌شناختی بر این عقیده بود که عدم اصالت زند و پهلوی از انبوه لغات عربی پیداست که در این هر دو زبان یافت می‌شود.<sup>۵۵</sup> این حدس ریچاردسون آتش خیال جونز را چنان شعله‌ور ساخت که بعدها بر سر این فرضیه رفت که پهلوی با عربی و عبری قرابت دارد.<sup>۵۶</sup>

Jones, "The History of the Persian Language," in *The Works*, vol. 2, 307.

<sup>54</sup>John Richardson, "A Dissertation on the Languages, Literature, and Manners of Eastern Nations," in *A Dictionary: Persian, Arabic, and English*, rev. Charles Wilkins (London: J. I. Cox, 1929) i-lxxxii, quoted on vb.

<sup>55</sup>Richardson, "A Dissertation," ivb-vb.

<sup>56</sup>در ۱۶۷۵ پی‌پی بنیه نوشت: "به علاوه، زبان لاتینی نقطه‌ی تلاقی دوستانه‌ای میان زبان‌های شرقی و غربی تشکیل می‌دهد: همان‌گونه که زایش و پرورش خود را فقط به زبان‌های شرقی مدیون است، زبان‌های دیگر به آن مدیون‌اند. . . . من لاتینی را به سه لحاظ متفاوت در نظر می‌گیرم: به عنوان دختر زبان‌های شرق، مادر زبان‌های غرب و خواهر زبان‌های شمالی‌تر." بنگرید به Pierre Besnier, *A Philosophica Essay for the Revnion of Languages*, trans. Henry Rose (Oxford: J. Grood, 1675; Menston: The Scholar Press, 1971), 14.

<sup>51</sup>William Jones, *Letter a Monsieur A... du p... dans laquelle est Compris l'Examen de sa Traduction des Livres Attribues a Zoroastre* (London, 1771).

برای خلاصه‌ای از این ماجرا بنگرید به Arthur D. Waley, "Anquetil Duperron and Sir William Jones," *History Today*, 7 (January 1952), 23-33; Haug, *The Parsis*, 18-23; Max Muller, "Introduction," in *The Zend-Avesta*, xiv-xxv; Edward G. Browne, *A Literary History of Persia: From the Earliest Times Until Firdowsi* (New York: Charles Scribner's Sons, 1902), 44-59; Cannon, *Oriental Jones*, 14-15.

<sup>52</sup>Jones, "The History of the Persian Language," in *The Works*, no. 303-328, quoted on 306.

<sup>53</sup>جونز چنین ادامه داد: "اما بگذار تا این فرانسوی سرخ‌چهره صفت خودش را به خود بدهد و در حالت تأمل بر زیبایی و گستره‌ی وسیع دانشش شادمان بیاید. برای ما همین بس که حماقت‌های او را بر ملا کرده، فریبکاری او را بازشناخته، و هرزه‌درایی‌های او را بازگو کردیم، بدون آنکه به خصمی از پا افتاده توهین کرده یا سعی کرده باشیم همچون قهرمان قصیده‌ی درآیدن، کشته را بکشیم." بنگرید به

جونز، که تا ۱۷۸۹م پختگی فکری بیشتری پیدا کرده بود، بحث جنجالی خود را با آنکتیل دوپرون در نوشته‌ای با عنوان “گفتمان ششم: دربارهٔ ایرانیان” از سر گرفت. این نظر او که “زند لاقل لهجه‌ای از زبان سانسکریت است،”<sup>۵۷</sup> او را در جایگاه “بنیادگذار دستور زبان تطبیقی” اعتبار و مقبولیتی خاص بخشید.<sup>۵۸</sup> با وجود این، طبق ارزیابی ماکس مولر، “این نتیجه‌گیری که ‘زند لاقل لهجه‌ای از زبان سانسکریت است’ درست نیست، زیرا ارتباط آن دو بیش از اندازه نزدیک تصور می‌شود. ولی بسیار مهم است که رابطهٔ دو زبان معلوم شود.”<sup>۵۹</sup> در حالی که جونز به سبب نظراتش دربارهٔ قرابت زبان‌ها تقدیر و تکریم می‌شود،<sup>۶۰</sup> پژوهشگران و متون ایرانی-هندی منبع اطلاعات جونز ناشناخته مانده‌اند.

فرهنگ‌نویس و زبان‌شناس ایرانی، سراج‌الدین‌خان آرزو (۱۶۸۹-۱۷۵۶م) چند دهه پیش از دورهٔ کاری جونز اثری جامع دربارهٔ زبان فارسی با عنوان مَثمر نوشت که از پیوند این زبان با سانسکریت حکایت می‌کرد.<sup>۶۱</sup> شواهد مکتوب نشان می‌دهند که امکان دارد جونز با این کتاب آشنا بوده و بنابراین، احتمالاً از آن در نگارش خطابه‌ای که باعث مقبولیتش در مقام “بنیادگذار دستور زبان تطبیقی سانسکریت و زند شد،” بهره برده است.<sup>۶۲</sup> آرزو در تحقیق خویش در باب شباهت‌ها و تفاوت‌های آوایی و معنایی فارسی، عربی و سانسکریت و روندهای به هم مرتبط عربی‌سازی (تعریب)، سانسکریت/هندی‌سازی (تهنید) و فارسی‌سازی (تفریس) در ایران و هند از اصالت قوهٔ تشخیص خود دربارهٔ پیوستگی و قرابت سانسکریت و فارسی کاملاً آگاه بود. او می‌نویسد: “تا الیوم

سه مقالهٔ اول در این اثر به جونز اختصاص یافته است.  
<sup>۶۱</sup> سراج‌الدین‌خان آرزو، مَثمر، به کوشش ریحانه خاتون (کراچی: مؤسسهٔ مطالعات آسیای مرکزی و غربی، ۱۹۹۱). مطابق گفته ریحانه خاتون، “خان آرزو همچنین نخستین دانشمند، هم در شرق و هم در غرب، است که نظریهٔ شباهت دو زبان اتوافق لسانین را مطرح کرد، به این معنی که سانسکریت و فارسی زبان‌های خواهرند. آرای او در این مورد مندرج است در کار عظیم و به یادماندنی او، مَثمر، که در اینجا بررسی می‌شود. این کتاب هنوز به نحو کامل مطالعه نشده و موضوع ارزیابی جدی قرار نگرفته است و این امر باعث شده تا ویرایش انتقادی از مَثمر را به عهده بگیرم.” بنگرید به ریحانه خاتون، “مقدمه” [به انگلیسی]، در آرزو، مَثمر، ۴۳.  
<sup>۶۲</sup> Muller, “Introduction,” in *The Sacred Languages of the East*, vol. 4, xx.

<sup>۵۷</sup> Jones. “On the Persians,” 83, quoted in Max Muller, *The Sacred Languages of the East*, trans. Various Oriental Scholars, ed. Max Muller (Delhi: Motilal Banarsidass, 1965), vol. 4, xx.

<sup>۵۸</sup> Max Muller, *The Sacred Languages of the East*, vol. 4, xx.

هنس آرسلف نیز جونز را بنیادگذار فقه‌اللغهٔ جدید می‌شمرد. بنگرید به

Hans Aarsleff, *The Study of Language in England, 1780-1860* (Minneapolis: University of Minnesota Press, 1983), 124.

<sup>۵۹</sup> Muller, *The Sacred Languages of the East*, vol. 4, xx-xxi.

<sup>۶۰</sup> تاریخ متون‌شناسی غالباً با مدخل‌هایی دربارهٔ ویلیام جونز آغاز می‌شود. از جمله بنگرید به

Sebeok, *Portraits of Linguistics*.

هیچ کس به دریافت توافق زبان هندی [سانسکریت] و فارسی با آن همه کثرت اهل لغت چه فارسی و چه هندی و دیگر محققان این فن متوجه نشده‌اند الا فقیر آرزو.<sup>۶۳</sup> او متعجب بود که فرهنگ‌نگارانی چون عبدالرشید تتوی (م. حدود ۱۶۵۸م)، مؤلف فرهنگ ریشیدی (۱۶۵۳م) که در هند زندگی کرده بودند، "هیچ لحاظ نکرده‌اند که در این دو زبان چه قدر توافق است."<sup>۶۴</sup> تاریخ دقیق تألیف مثر معین نشده است، اما واضح است که آرزو اصطلاح "توافق لسانین" را در چراغ هدایت (۱۷۴۷م)، که فرهنگی شامل مفاهیم و عبارات فارسی و فارسی‌شده است، به کار برده بود.<sup>۶۵</sup> او در این فرهنگ لغت نمونه‌هایی از کلمات مشترک در هر دو زبان فارسی و هندی (سانسکریت) به دست داده است.<sup>۶۶</sup> از آنجا که آرزو در ۱۷۵۶م درگذشت، پس مثر باید پیش از این تاریخ نوشته شده باشد. تاریخ نوشته‌های آرزو دربارهٔ قرابت سانسکریت و فارسی یقیناً به پیش از زمان نگارش مقالهٔ پدر کوردو (Father Coeurdoux) در ۱۷۶۷م برمی‌گردد که تحقیقاتی دربارهٔ خویشاوندی سانسکریت و لاتین صورت داده است.<sup>۶۷</sup>

بر اساس شماری کلمات زند و پازند-یا اصطلاحاً هزوارش-<sup>۶۸</sup> که در تعلیقۀ فرهنگ جهانگیری آمده است، آرزو نیز پیوند زبان‌های پهلوی و عربی ("توافق لسانین پهلوی و عربی") را مورد توجه و بررسی قرار می‌داد. اما آرزو به این موضوع که در زبان پهلوی گاه لغاتی آرامی به صورت اندیشه‌نما (ideograms) برای رسانیدن معادل‌های پهلوی آنها به کار می‌رفت اشاره نکرده که شاید حاکی از عدم آشنایی او با این مفهوم باشد. این لغات به زبان آرامی نوشته، اما معادل‌های فارسی آنها تلفظ می‌شدند. مشابه خطای آرزو را جونز نیز تکرار کرد، زیرا چند دهه بعد ادعا کرد که زبان زند شباهت زیادی به سانسکریت و پهلوی و عربی دارد.<sup>۶۹</sup> آرزو، که بیش از جونز از تفکر تاریخی برخوردار بود،

<sup>۶۳</sup>طبق نوشتهٔ محمدجواد مشکور، "در نگارش پهلوی شماری کلمات خالص سامی به کار می‌رود. اینها که مکررترین کلمات‌اند ضمائر، حروف اضافه، حروف تعریف، اعداد و افعال معین هستند. این کلمات بیشتر آرامی، یعنی از ریشهٔ سامی‌اند... این عنصر سامی هزوارش یا واژه‌های اندیشه‌نگار خوانده می‌شوند. واژه‌های سامی فقط به شکل نماینده‌های کلمات فارسی که در زبان گفتاری استفاده می‌شد، به کار می‌رفت. مثلاً "وقتی نویسندهٔ متنی واژهٔ سامی "لحما" را می‌نوشت، "نان" که معادل ایرانی آن بود، خوانده می‌شد." بنگرید به محمدجواد مشکور، فرهنگ هزوارش‌های پهلوی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)، ۳۰۳.

<sup>۶۹</sup>Jones, "The Sixth Discourse," 81.

<sup>۶۴</sup>معنای اصلی توافق، انسجام و تقارن و هم‌زمانی است. آرزو، مثر، ۲۲۱.

<sup>۶۵</sup>آرزو تعریفی از توافق اللسانین ذیل مفهوم ang به دست داد. بنگرید به سراج‌الدین خان آرزو، چراغ هدایت، همراه با غیث اللغه از غیث‌الدین رامپوری، به کوشش منصور ثروت (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ۱۰۱۷-۱۰۱۸. ویراستار این چاپ مقدمهٔ آرزو بر چراغ هدایت را بدون هیچ توضیحی حذف کرده است.

<sup>۶۶</sup>از جمله بنگرید به آرزو، چراغ هدایت، ۱۰۵۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۸، ۱۰۹۱، ۱۱۱۹، ۱۰۲۰-۱۰۲۱، ۱۲۱۴.

<sup>۶۷</sup>Julis Kristeva, *Language the Unknown and Initiation into Linguistics*. trans. Anne Menke (New York: Columbia University Press, 1989), 196.

می‌گفت تحول از پهلوی به دری و فارسی معاصر معلول تغییرات زبان شناختی در طی زمان بوده است.<sup>۷۰</sup> او همچنین تفاوت‌های متون زرتشتی اوستا، زند و پازند را ناشی از دگرگونی تاریخی زبان فارسی می‌دانست.<sup>۷۱</sup>

انگیزه تحقیق آرزو دربارهٔ دگرگونی زبان فارسی برانگیخته از تضاد شدید زبانی میان شاعران پارسی‌گوی هندی و ایرانی‌تبار بود. رساله‌های او، داد سخن و سراج منیر و تنبیه الغافلین، همه حول این کشمکش‌های شدید دور می‌زنند. شاعران مهاجر از ایران به منظور جلب حمایت شاهان هند درصدد آن بودند که با به پرسش کشیدن توان و شایستگی شاعران هندی‌تبار بخت خود را بیشتر کنند. برای مثال، شیدا فاتح‌پور (م. ۱۶۳۲م) که شعرش در داد سخن آرزو نقد و تحلیل شده است، شکایت می‌کرد که ایرانی‌ها او را به سبب تبار هندی‌اش کنار گذاشته‌اند.<sup>۷۲</sup> شیدا برخلاف حریفان سرسخت ایرانی‌اش استدلال می‌کرد که «ایرانی و هندی بودن فخر را سند نگردد.»<sup>۷۳</sup> ابوالبرکات منیر لاهوری (م. ۱۶۴۴م)، شاعری دیگر که کارش در سراج منیر و داد سخن آرزو ارزیابی شده، نیز به این تنش قومی—حرفه‌ای واکنش نشان می‌داد؛ تنشی که شیدا را بر آن داشت تا از کار ملک‌الشعرا ایرانی، محمدجان قدسی (م. ۱۶۴۶م) انتقاد کند. منیر لاهوری مانند شیدا شکوه می‌کرد که «نسب ایران» افزون بر «پیری»، «توانگری» و «بلندآوازی» به ناروا معیاری برای تشخیص مهارت فرد به حساب می‌آید. او دربارهٔ فارسی‌زبانان و لفظ فارسی می‌گفت: «اگر فارسی صد جا در فارسی غلط کند، در سخن او سخن نمی‌کنند و هندی اگر همه چون تیغ هندی جوهر ذاتی را آشکار سازد، دم از تحسین نمی‌زنند.»<sup>۷۴</sup> او از سر ناخشنودی می‌گفت که به‌رغم موفقیت‌هایش در زبان فارسی، «اگر بنای راست‌گفتاری نهم و گویم که نژادگاه من کافر خاک هند است، این سیاهکاران زمین سخنم را با خاک سیاه برابر می‌سازند.»<sup>۷۵</sup> منیر لاهوری آرای خود را در کارنامه خویش مفصلاً بیان کرده است. این اثر کتابی است برجسته که به تعریف خودستایانهٔ شاعران ایرانی از توانایی خویش در زبان اعتراض می‌کند.

این تنش‌های سودبخش آرزو را بر آن داشت که تحقیق تاریخی بی‌سابقه‌ای را دربارهٔ زبان فارسی و عمل تعریب، تفریس و تهنید لغات بر عهده گیرد. تشخیص او از خویشاوندی

<sup>۷۰</sup> آرزو، مضمّن، ۱۳.

<sup>۷۱</sup> آرزو، مضمّن، ۲۰.

<sup>۷۲</sup> ایرانیان مرا به هندی‌نژاد بودن به مقداری نهنند.

منقول در «پیشگفتار» سیدمحمد اکرم در سراج‌الدین خان

آرزو، داد سخن، به کوشش سیدمحمد اکرم (راولپندی):

مؤسسهٔ مطالعات ایرانی ایران و پاکستان، ۱۹۷۴.

سی‌وچهار.

<sup>۷۳</sup> اکرم، «پیشگفتار»، در داد سخن، سی‌وچهار.

<sup>۷۴</sup> ابوالبرکات منیر لاهوری، کارنامه، به کوشش سیدمحمد

اکرم (اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان،

۱۹۷۷)، ۲۶.

<sup>۷۵</sup> منیر، کارنامه، ۲۷.



فارسی و سانسکریت مؤید این استدلال او بود که هندی‌ها اختیار دارند به کلمات و عبارات فارسی معنای جدید بدهند و مفاهیم هندی را در نوشته‌های خود به کار ببرند. شاگردان آرزو، که این مسیر سرشار از آگاهی‌های تاریخی را دنبال می‌کردند، روندی از بومی‌سازی و پرورش اردوی ادبی (اردوی معلی) را آغاز کردند.<sup>۷۶</sup> به این سبب بود که محمدحسین آزاد (۱۸۳۴-۱۹۱۰م) می‌گفت که آرزو "کاری را برای زبان اردو کرد که ارسطو برای علم منطق کرد. مادام که اصحاب منطق وارثان ارسطو خوانده می‌شوند، تمامی دانشمندان اردو نیز وارثان خان آرزو نامیده خواهند شد."<sup>۷۷</sup> به عبارت دیگر، بومی‌سازی نتیجه رقابت شعری و ادبی میان شعرای هندی و ایرانی و پیش از سلطه استعمار بریتانیا بر هند در جریان بود.

همچون آرزو، حدس جونز درباره رابطه تاریخی سانسکریت، فارسی و عربی متأثر از تخیلات تاریخی دبستان مذاهب بود که از طریق میرمحمدحسین اصفهانی با آن آشنا شده بود.<sup>۷۸</sup> دبستان و دیگر "متون دساتیری" داستانی نیمه‌تاریخی نیمه‌افسانه‌ای به دست می‌دادند که با مه‌باد مشهور، پیش از عصر آدم، آغاز شده بود. تصور می‌شد که این مه‌باد دور عظیم هستی انسانی را مدت‌ها پیش از آدم شروع کرده بود. این متون که آذر کیوان (۱۵۲۹-۱۶۱۴م) و مریدانش آنها را تألیف، تصنیف یا "ترجمه" کرده بود، طرح تاریخی جدیدی پدید آورد که بر این فرض برتری طلبانه یهودی/مسیحی/اسلامی سایه تردید می‌انداخت که تاریخ بشر با آفرینش آدم آغاز می‌شود.<sup>۷۹</sup> این تخیل تاریخی، که از الگوی ابتدایی نوعی ملیت‌گرایی حکایت دارد، "مدرک" لازم برای تعیین خاستگاه آغازین زبان‌ها و ملت‌ها را در اختیار جونز گذاشت. او درباره "کشف" دبستان چنین می‌نویسد:

کشفی مبارک، که بابت آن من نخست مدیون میرزا محمدحسین، یکی از هوشمندترین مسلمانان هند، بودم که هم ابرهای ابهام را برطرف کرد، هم پرتوی از نور بر تاریخ بسیار کهن ایران و نوع انسان انداخت؛ نوری که برای مدت‌ها از آن ناامید شده بودم و به زحمت می‌توانست از نقطه دیگری از جهان بتابد.<sup>۸۰</sup>

<sup>۷۸</sup> جونز در نامه‌ای به جان شور، به تاریخ ۲۴ ژوئن ۱۷۸۷، نوشت: "من دبستان را دو بار به دقت زیاد خوانده‌ام. . . به طور کلی، جالب‌ترین و آموزنده‌ترین کتابی است که تاکنون به فارسی خوانده‌ام." بنگرید به Jones, *Letters of Sir William Jones*, 739, no. 461.  
<sup>۷۹</sup> Mohamad Tavakoli-Targhi, *Refashioning Iran: Orientalism, Occidentalism, and Historiography* (Basingstoke: Palgrave, 2001), 86-94.  
<sup>۸۰</sup> Jones, "The Sixth Discourse," 77-78.

<sup>۷۶</sup> شاگردان و مریدان آرزو مشتعل بودند بر تک چهار بهار، رای زبان آند رام مخلص (م. ۱۷۵۱م)، بیندربان داس خوشگو، میرتقی میر (۱۷۲۲-۱۸۱۰م)، میرزا محمدرفیع سودی (۱۸۱۳-۱۸۸۰م)، نجم‌الدین شاه مبارک ابرو (۱۶۹۲-۱۷۴۷م)، شرف‌الدین مضمون (۱۶۸۹-۱۷۴۵م)، و مصطفی‌خان بکرنگ.  
<sup>۷۷</sup> محمدحسین آزاد، آب حیات، ۱۱۶؛ به نقل از Muhammad Sadiq, *A History of Urdu Literature* (Oxford: Oxford University Press, 1964), 91.

روایت تاریخی دبستان، با کشاندن دامنه تاریخ ایران به ادوار آبادیان، جیان، شائیان و یاسان، همه مربوط به پیش از زمان آدم بوده و منشأ جدیدی برای زبان‌ها و نژادها پیش می‌نهاد.

اگر بتوانیم بر این مدرک که به نظرم استثنایی است اطمینان کنیم، شاهنشاهی ایران باید در جهان قدیم‌ترین باشد. اما هنوز جای تردید است که از سه نژاد هندی، عرب یا تاتار نخستین پادشاهان ایران به کدامیک تعلق داشتند یا آیا از نژادی متفاوت با هر یک از این سه نژاد بوده‌اند. اینها پرسش‌هایی است که خیال می‌کنم بتوانیم به آنها پاسخ دهیم، منتهی وقتی که درباره زبان‌ها، ادبیات، دین و فلسفه و ضمناً درباره هنرها و علوم ایرانیان عهد باستان به دقت تحقیق کرده باشیم.<sup>۸۱</sup>

امکان فرضی وجود "نژاد چهارمی متفاوت با هر یک از این سه نژاد" انگیزه‌ای شد که ماکس مولر نموداری از نژاد آریایی و خانواده زبان‌ها تهیه کند.<sup>۸۲</sup> بر اساس تصور تاریخی دبستان مذاهب و دساتیر، جونز استدلال می‌کرد که کیومرث، نخستین نیای نوع انسان طبق کیهان‌شناسی زرتشتی، "به احتمال قوی از نژادی متفاوت با مهابادیان که قبل از او وجود داشتند بود."<sup>۸۳</sup> در مقام معارضه با آنکتیل دو پرون، جونز با مفروض دانستن تفاوت نژادی میان کیومرث و مهاباد می‌گفت:

اعتقاد راسخ دارم که تعالیم زند با تعالیم ودا تفاوت داشت، همچنان که معتقدم دین برهمن‌ها، که با آن ارتباط روزانه داریم، پیش از جلوس کیومرث در ایران رواج داشت. پارسیان به احترام خاطرۀ کیومرث او را نخستین انسان به شمار می‌آورند، اگرچه آنها به سیلی عالمگیر پیش از او عقیده دارند.<sup>۸۴</sup>

جونز باز با استناد به دبستان حدس می‌زد که

زبان نخستین امپراتوری ایرانی مادر سانسکریت و نتیجتاً منشأ زند و پارسی و همچنین یونانی، لاتین و گوتیک بود. زبان آسوری‌ها منشأ کلدانی و پهلوی بود و دیگر اینکه زبان اصلی تاتارها نیز در همان امپراتوری رواج یافته بود، گرچه به

*Delivered at the Royal Institution of Great Britain in April, May and June 1861* (London, 1862), 213.

<sup>83</sup>Jones, "The Sixth Discourse," 88.

<sup>84</sup>Jones, "The Sixth Discourse," 90.

<sup>81</sup>Jones, "The Sixth Discourse," 78.

<sup>۸۲</sup>مولر، مانند جونز، علاقه‌مند بود به "نخستین نیاکان هندی‌ها، ایرانی‌ها، یونانیان، رومیان، اسلاوها، کلت‌ها و آلمان‌ها که ازمانی با هم در یک محوطه، نه، بلکه زیر یک سقف زندگی می‌کردند." بنگرید به

Max Muller, *Letters on the Science of Language*

سبب آنکه تاتارها کتاب یا حتی خط نداشتند، نمی‌توانیم با اطمینان گویش‌های محاوره‌ای و گوناگون ایشان را دنبال کنیم.<sup>۸۵</sup>

به عبارت دیگر، گزارش تاریخی دبستان مذاهب، همان‌گونه که الهام‌بخش خان آرزو شده بود، موجب شد جونز نیز به این فکر بیفتد که جوامع انسانی دارای تنوع زبانی و نژادی‌اند.

جونز در گفتار مهمش «دربارهٔ ایرانیان»، که او را جایگاهی جاودانه در تاریخ زبان‌شناسی تطبیقی بخشید، به دنبال این بود که بدایتش مورد قبول واقع شود.

در نظرات جدید و مهمی که می‌خواهم عرضه کنم، دربارهٔ زبان‌ها و علایم نوشتاری کهن ایران اعتقاد من این است که شما باور کنید بسیاری از اظهاراتم، که اثباتش در اینجا مهم است، از خود من است؛ زیرا شایستهٔ آن نخواهم بود که بخواهم با تکرار فهرستی ملال‌آور از کلمات پراکنده و عرضهٔ مقداری واژگان به جای یک رساله از توجه رضایت‌آمیز شما سوء استفاده کنم.

جونز با تصریح به اینکه بر شواهد تکیه می‌کند می‌گوید:

از آنجا که من خود را عادت داده‌ام نظراتم را دربارهٔ افراد و اشیاء به شواهد مستند کنم—که تنها اساس قابل اعتماد علوم مدنی است، همان‌گونه که آزمایش مبنای علوم طبیعی است—باز از آنجا که مسئله‌ای را که قصد دارم بحث کنم با پختگی تمام مورد امعان نظر قرار داده‌ام، مطمئنم که شما نسبت به اظهارات من تردید نخواهید کرد یا وقتی که به شما اطمینان دهم که هیچ‌چیزی را که قادر نیستم به طرز رضایت‌بخشی ثابت کنم با قاطعیت ادعا نخواهم کرد، شما گمان نخواهید برد که از حد معقول فراتر رفته‌ام.<sup>۸۶</sup>

مع ذلک، بعد از این ملاحظات مقدماتی، جونز به شرح قرابت فارسی و سانسکریت پرداخت بدون آنکه نمونه‌ای به دست دهد: «می‌توانم با خاطر جمع به شما اطمینان دهم

Jones, *Letters of Sir William Jones*, 818, footnote z.

دربارهٔ بحث لُرد منبادو راجع به خویشاوندی سانسکریت و یونانی بنگرید به

Jones Burnet, *Of the Origin and Progress of Languages* (1773; Menston: Scholar Press, 1967), vol. 1, 472.

<sup>86</sup>Jones, "The Sixth Discourse," 79-80.

<sup>85</sup>Jones, "The Sixth Discourse," 79.

اهمیت چنین دعوی قاطعی را لُرد منبادو (جیمز برنت) به جونز خاطرنشان کرده بود. او در نامه‌ای به تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۷۸۹ به جونز نوشت: «چنانچه بتوانید آن سرزمین اصلی را کشف کنید که تمامی ملت‌های مورد اشارهٔ شما قرابت زبانی، آداب و هنرهای خود را—آن‌گونه که شما مشاهده می‌کنید—از آن گرفته‌اند، شگفت‌انگیزترین کشف در تاریخ بشر خواهد بود.» بنگرید به

که صدها اسم پارسی سانسکریتِ خالص‌اند، بدون هیچ تغییری جز از قبیل آنچه ممکن است در بهاشا یا لهجات متعدد محلی هند مشاهده شود. دیگر آنکه بسیاری از فعل‌های امر فارسی ریشه‌های افعال سانسکریت‌اند.<sup>۸۷</sup> چنان که ریچاردسون پیش‌تر در نقد خود بر ترجمه آنکتیل دوپرون از زند اوستا یادآور شده بود، جونز در این نظر راسخ بود که “من در فارسی سره هیچ اثری از زبان عربی نمی‌بینم، جز آنچه از طریق مراودات شناخته‌شده میان ایرانیان و اعراب، به‌ویژه در زمان بهرام منتقل شد.”<sup>۸۸</sup> جونز به یاری بهمن یزدی، دانشمندی زرتشتی که از ایران فرار کرده بود،<sup>۸۹</sup> توانست نظریاتی را مورد بحث قرار دهد که عنوان “بنیادگذار دستور زبان تطبیقی سانسکریت و زند” را برای او تثبیت کرد.<sup>۹۰</sup>

من اغلب در این موارد با دوستم بهمن صحبت می‌کردم و هر دوی ما پس از تعمق کامل به این باور رسیدیم که زند به سانسکریت و پهلوی به عربی شباهت بسیار دارد. او به درخواست من نوشته‌ی نفیس منقوش بردیهیم کورش را که در گلستان به نمایش گذاشته شده، به پهلوی ترجمه کرده بود و من این شکیبایی را داشتم که فهرست کلمات پازند را در تعلیقه فرهنگ جهانگیری بخوانم. این بررسی دقیق مرا کاملاً متقاعد ساخت که پهلوی لهجه‌ای از کلدانی است و من در تأیید این واقعیت جالب سند مختصری ارائه خواهم داد.

جونز در تأیید این نظریه که پهلوی لهجه‌ای کلدانی است شاهد زیر را عرضه کرد:

به اقتضای طبیعت خاص زبان کلدانی، بیشتر کلمات به نخستین مصوت بلند تمام می‌شوند، مانند شِمیا آسمان و ما همین کلمه را بدون هیچ تغییری حتی در یک حرف آن، در پازند می‌بینیم. همین طور، لَیلیا (شب)، مِیا (آب)، نِیرا (آتش)، مَطرا (باران) و انبوهی واژه‌های دیگر که همه عربی یا عبری با پایانه کلدانی‌اند.

این لغات رایج در کلدانی و پهلوی (شِمیا، لَیلیا، مِیا، نِیرا و مَطرا)<sup>۹۱</sup> در زمره نخستین چند کلمه صدر فهرستی شامل بیش از ۴۰ واژه بود که آرزو آنها را ذیل عنوان “در توافق الفاظ” (درباره خویشاوندی لغات) تجزیه و تحلیل کرد.<sup>۹۲</sup>

footnote 3.

<sup>87</sup>Muller, “Introduction,” in *The Sacred Books of the East*, vol. 4, xx.

<sup>88</sup>Jones, “The Sixth Discourse,” 81.

تمامی نقل قول‌ها در مَثمر نیز آمده است. بنگرید به آرزو، مَثمر، ۱۷۶-۱۷۷.

<sup>91</sup>آرزو، مَثمر، ۱۷۵-۱۷۹.

<sup>87</sup>Jones, “The Sixth Discourse,” respectively 79 and 80.

<sup>88</sup>طبق نظر گارلند کنون، بهمن “از بیم خشم علیمراد (م. ۱۷۸۵م)، شاه ایران که خانواده او را به قتل آورده بود، گریخته بود. بهمن خواننده خلاصه قوانین و دیگر طرح‌های جونز در نوامبر [۱۷۸۵] شد.” بنگرید به Jones, *Letters of Sir William Jones*, 697, no. 433.

با توجه به شواهد نقل شده، واضح است که دانشمندان هندنشین ایرانی مشرب از قبیل آرزو و بهمن یزدی و متونی از قبیل مئمر، دبستان و فرهنگ جهانگیری در شکل گیری نظریات ویلیام جونز و خدماتش به زبان شناسی تطبیقی و مطالعات شرقی حضور شاخصی داشتند. مسلماً شرق شناسانی چون آنکتیل دوپرون و جونز در مقام کارآموزانی کم تجربه به حوزه های سنه، ادیان و تاریخ "شرق" وارد شده بودند. بدون تخصص و سرمایه فرهنگی پژوهشگران بومی که در استخدام آنها بودند، پیشرفت های فکری و خدمات علمی محققان تازه کار امکان پذیر نمی شد. توصیف ها و شرح های تهیه شده در غرب در حوزه شرق شناسی شرایط و بسترهای مرتبط غیرغربی را که بر رشد و تعمیق فکری این رشته تأثیر داشت محو کرده اند.

### متن آمیزی و تاریخ نگاری پسااستعماری

تاریخ های شرق شناسی، مشابه روند استعمارگرایی تبدیل ارزش های واقعی و هنری به اقلام تجاری و قابل خرید و فروش و برخورد مادی با معنویات،<sup>۹۲</sup> آثار خلاقیت و عاملیت زحمت کشان فکری را که کتاب های تألیفی آنها امضای شرق شناسان "پیش آهنگ" را بر خود دارند، مخفی کرده اند. آرشیوهای متون منتشر نشده فارسی که به سفارش شرق شناسان بریتانیایی در سده های هجدهم و نوزدهم تهیه شده این روی ناپیدای شرق شناسی را برملا می سازد. پس از بررسی دقیق آثار بریتانیایی هایی که این آثار چاپ نشده را سفارش داده اند، به نظر می رسد که آنان کتاب هایی "نگاشته اند" که شباهت نزدیک به کتب سفارشی فارسی آنها دارد. مثلاً رابطه تاریخی منشأ، پیشرفت و افول افغانان روهیله، نوشته چارلز همیلتون در ۱۷۸۷م، بسیار به تاریخ فیض بخش، تألیف شیو پرشاد در ۱۷۷۶م شبیه است.<sup>۹۳</sup> همچنین، کتاب تاریخ زمامداری عالم شاه: امپراتور کنونی هندوستان از لحاظ شکل و محتوا قابل مقایسه است با کتاب غلامعلی خان، آیینة عالم شاه.<sup>۹۴</sup> مجموعه بزرگی از گزارش های فارسی درباره تبت اطلاعات بنیادی

پرشاد، تاریخ فیض بخش (آکسفورد، بادلیتن، نسخه خطی Caps.Or.C.2).

<sup>۹۲</sup>William Franklin, *The History of the Reign of Shah-Aulum: The Present Emperor of Hindustan* (London, 1798).

این دعوی مستند است به کتاب غلامعلی خان، آیینة عالم شاه (آکسفورد: کتابخانه بادلیتن، نسخه خطی الیوت ۳).

<sup>۹۳</sup> جورج لوکاج ضمن بحث درباره "پدیده مادی فرض کردن مجردات" شرح داده که "مبنای آن این است که رابطه میان مردم خاصیت شیء پیدا می کند و لذا 'عینیتی توهمی' پیدا می کند، قلمروی خودمختار که چنان دقیق و منطقی و جامع به نظر می رسد که تمامی آثار طبیعت اساسی خود را پنهان می کند: رابطه میان مردم." تأکید از نویسنده است. همچنین بنگرید به Georg Lukacs, *History and Class Consciousness: Studies in Marxist Dialectics*, trans. Rodney Livingstone (Cambridge: MIT Press, 1971), 83.

<sup>۹۴</sup> این تحلیل مبتنی است بر مقایسه ای با کتاب شیو

کتاب کاپیتان ساموئل ترنر را فراهم ساخت که در ۱۸۰۰م منتشر شد.<sup>۹۵</sup> روایتی از به سفارت رفتن به بارگاه تشو لاما در تبت مشتمل بر نقلی از سفر به بوتان و بخشی از تبت. جالبترین این مشابتهای متنی در اثر ویلیام مورکرافت با نام سفرهایی به ولایات هیمالیا در هندوستان و پنجاب دیده می‌شود.<sup>۹۶</sup> مورکرافت "یکی از مهم‌ترین پیش‌آهنگان حوزه دامپزشکی علمی جدید" شناخته شده و نیز "مبتکر پیش‌آهنگ تقریباً در هر کاری که بدان دست برده،" به شمار می‌آید. او در ۱۸۱۲م میرعزت‌الله را مأمور ساخت که از کلکته به بخارا در آسیای مرکزی سفر کند. میرعزت‌الله در طول سفر اطلاعات تاریخی و مردم‌شناختی گرانبهایی گرد آورد که آن را در احوال سفر بخارا ضبط کرد.<sup>۹۷</sup> یافته‌های او نیز اطلاعات اساسی برای تألیف کتاب "راهگشا" یادشده، اثر مورکرافت، را فراهم آورد. بررسی نه چندان مفصلی نشان می‌دهد که مورکرافت احتمالاً نمی‌توانسته سفر گزارش‌شده‌ای را که به سبب "صحت ملاحظات تاریخ‌نگاری و سیاسی" از آن تعریف و تمجید شده، شخصاً صورت داده باشد.

بر اساس این متون و متون تصحیح‌شده دیگر، به نظر می‌رسد که اروپاییان علاقه‌مند به دانش شرق‌شناسی در مرحله شکل‌گیری این رشته آغازگر پژوهش‌های "اصیل" و "علمی" نبودند، بلکه بسیار بر یافته‌های تحقیقی محققان محلی تکیه می‌کردند. کارگزاران استعمار در هند با ترجمه این آثار به انگلیسی اعتبارنامه‌هایی علمی برای خود جعل کردند و با نشر آنها به نام خود در وطنشان شخصیت و اهمیتی در مقام محققان شرق‌شناس به وجود آوردند.<sup>۹۸</sup> روند ترجمه و نشر این امکان را به اروپایی‌ها داد که رد و نشان تولیدکنندگان محلی این آثار را محو کنند و بدین ترتیب، امتیاز مرجعیت علمی و خلاقیت را از آنها بگیرند؛ صفاتی که رفته‌رفته نشانه‌های

*Kunduz, and Bokhara . . . from 1819 to 1825*  
(London: John Murray, 1841).

<sup>۹۷</sup> بنگرید به میرعزت‌الله، احوال سفر بخارا (آکسفورد: کتابخانه بادلیتن، نسخه خطی 745 Bodl. OR).

<sup>۹۸</sup> از جمله متون دیگر انگلیسی که بر آثار فارسی مبتنی‌اند این کتاب است:

Capitan William Henry Sleeman, *Ramaseana or a Vocabulary of the Picuiar Language Used by the Ithugs* (Calcutta, 1836).

که بر اساس مصطلحات تسونگن، تألیف علی‌اکبر، نوشته شده است.

<sup>۹۵</sup> تحلیل من بر پایه مطالعه مجموعه‌ای از اسناد متعلق به ساموئل ترنر است که در کتابخانه بادلیتن (Ms Pers.a.4, 2822) نگهداری می‌شود. ترجمه‌ای فرانسوی از این کتاب نیز در دست است:

Samuel Terner, *Ambassade au Thibet et au Boutan* (Paris: F. Bussion, 1800).

در سال بعد این کتاب به آلمانی هم ترجمه شد:

Samuel Terner, *Gesandtschaftsreise an den hof des Tesboo Lama Durch Bootan und Einen Theil von Tibet* (Hamburg: B.G. Hofman, 1801).

<sup>۹۶</sup>William Moorcroft, *Travels in the Himalayan Provinces of Hindustan and the Panjab: in Ladakh and Kashmir; in Peshawar, Kabul,*

متمایزکننده "محققان" اروپایی در حوزه شرق‌شناسی شناخته شد. در بسیاری از این موارد، پژوهشگران اروپایی کارهای خود را با افزودن ابزارهای نگارش تحقیقی، مانند پانویس، ارجاعات و نقل اقوالی که قبلاً در متن خود کتاب‌های سفارش شده موجود بود، برجسته ساختند.

در پاره‌ای موارد دیگر، رقابت علمی به محفوظ ماندن نام مؤلفان اصلی کمک کرد. مثلاً میرزا صالح شیرازی برای هیئتی نمایندگی به ریاست سر گور اوزلی (۱۷۷۰-۱۸۴۴م)، سفیر فوق‌العاده و تام‌الاختیار بریتانیا که از ۱۸۱۱ تا ۱۹۱۲م در ایران به سر می‌برد، نقش راهنما را ایفا کرد.<sup>۹۹</sup> میرزا صالح در معیت این هیئت از سفر آنها یادداشت‌هایی برداشت. هیئت مذکور مرکب از شرق‌شناسان برجسته، ویلیام اوزلی (۱۷۶۷-۱۸۴۲م)، ویلیام پرایس و جیمز موریه (۱۷۸۲-۱۸۴۹م) بود.<sup>۱۰۰</sup>

میرزا صالح مجموعه‌ای مکالمه به فارسی نوشت که در دستور سه زبان اصلی شرق: هندوستانی، فارسی و عربی، تألیف ویلیام پرایس، منتشر شد.<sup>۱۰۱</sup> مطابق نوشته پرایس، "وقتی در شیراز بودیم، با میرزا صالح، که به فضایل ادبی شهرت داشت، آشنا شدم. او وارد جمع ما شد و مدت زیادی با سفارت در رفت‌وآمد بود. طی آن مدت من او را تشویق کردم مقداری مکالمه به زبان مادری خود بسازد، لهجه خالص شیرازی."<sup>۱۰۲</sup> سیزده سال قبل از آن، ویلیام اوزلی در کتاب خود با عنوان سفرهایی در کشورهای مختلف مشرق‌زمین، بالاخص ایران "منتخبی از چند مکالمه خودمانی نقل کرده که به درخواست من به‌توسط مرد ادیبی در شیراز نوشته شده بود."<sup>۱۰۳</sup> این منتخب عرضه‌شده

*Perfectly Easy; to Which is Added, a Set of Persian Dialogues Composed for the Author, by Mirza Mohammad Saulih, of Shiraz; Accompanied with an English translation* (London: Kingsbury, Parbury & Allen, 1823).

<sup>102</sup>Price, *A Grammar of the Three Principal Oriental Languages*, vi, "Dialogues Persans et Francais."

متن "مکالمه‌های فارسی" میرزا صالح در صفحات ۱۴۲-۱۸۸ و ترجمه آن در صفحات ۱۹۰-۲۳۸ آمده است.

<sup>103</sup>William Ouseley, *Travels in Various Countries of the East, more Particularly Persia* (London: Redwell and Mrtil, 1819-1823) vol. 1, xvii.

<sup>۹۹</sup> درباره سفر گور اوزلی به ایران بنگرید به Denis Wirtz, *The Persians During the Qajar Period, 1787-1921* (London: Heinemann, 1977), 12-17.

<sup>۱۰۰</sup> برای بخشی از گزارش میرزا صالح بنگرید به میرزا صالح شیرازی، "سفرنامه اصفهان، کاشان، قم، تهران"، در مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴)، ۵-۳۶. مهماندار رسمی این هیئت اعزامی میرزا کی، مستوفی دیوان عالی، بود. بنگرید به عبدالرزاق مفتون ذنبلی، مآثر سلطانیه (ویرایش سال ۱۲۴۱ق/۱۸۲۵م از این گزارش؛ تهران: ابن‌سینا، ۱۳۵۱)، ۲۴۷.

<sup>101</sup>William Price, *A Grammar of the Three Principal Oriental Languages, Hindustani, Persian and Arabic on a plan Entirely New, and*



اوزلی سرآغاز "مکالمه‌های فارسی" نوشته میرزا صالح بود.<sup>۱۰۴</sup> هم اوزلی و هم پرایس مدعی شده‌اند که این "مکالمه" به خواهش آنها نوشته شد.<sup>۱۰۵</sup> این ادعاهای رقابت‌آمیز می‌تواند دلیل ماندگاری نام میرزا صالح مؤلف مکالمه‌ها باشد. در مقدمه‌ای بر مجموعه "مکالمه‌ها" پرایس خاضعانه می‌گوید: "هیچ انگیزه‌ای نداشتیم جز آنکه به سرمایه ادبیات شرق‌شناسی بیفزاییم و زبان فارسی را به طالبان آن عرضه کنیم. من از این مکالمه‌ها برگردانی کلمه به کلمه کرده و ترجمه‌ای انگلیسی [کذا]، حتی‌المقدور تحت‌اللفظی، به دست داده‌ام."<sup>۱۰۶</sup> میرزا صالح در تحقیقات پرایس به نگارش "رساله" او نیز کمک کرد.<sup>۱۰۷</sup> ویلیام اوزلی نیز تصدیق کرده که میرزا صالح "شرحی" فشرده و بسیار موجز درباره محل‌های تاریخی و باستان‌شناختی برای او تهیه کرده بود که اوزلی در کتاب خود سفرهایی در کشورهای مختلف مشرق‌زمین، بالاخص ایران از آنها استفاده کرد.<sup>۱۰۸</sup> از جایی که اوزلی به خدمات پژوهشی میرزا صالح با اطمینان تکیه کرده بود، بخشی از کار خود را در "ثمره تحقیق مشترک ما" به شمار آورده است.<sup>۱۰۹</sup> عجب آنکه باز از میرزا صالح فقط به عنوان یکی از نخستین گروه از محصلان ایرانی اعزام‌شده به اروپا در ۱۸۱۵م یاد شده که ظاهراً "به گرفتن تعلیم در خواندن و نوشتن زبان خودشان" نیاز داشتند.<sup>۱۱۰</sup>

محو آثار خدمات فکری پژوهشگران ایرانی مشرب و فارسی‌گرای غیرایرانی به شکل‌گیری شرق‌شناسی در اواخر سده هجدهم مقارن شد با اهمیت یافتن تعیین منشأ کتب در اروپا به مثابه اصلی برای احراز سندیت و اعتبار آنها. اهمیت یافتن مضاعف معلوم کردن مؤلفان متون ناشی از انقلاب رمانتیک در اروپا بود و تأکید صریح آن بر مؤلف

چهارم رسید. وقتی مکالمات خودش را به وی عرضه کردم، بسیار ابراز خوشنودی کرد و قول داد که مجموعه تازه‌ای از این مکالمات بسازد." بنگرید به

Price, *A Grammar of the Three Principal Oriental Languages*, vi.

<sup>107</sup>William Price, *Journal of the British Embassy to Persia: Embellished with Numerous Views Taken in India and Persia: Also, A Dissertation Upon the Antiquities of Persepolis* (London: Thomas Thorpe, 1932).

<sup>108</sup>Ouseley, *Travels in Various Countries of the East*, m, 363.

<sup>109</sup>Ouseley, *Travels in Various Countries of the East*, vol. 11, 16.

<sup>110</sup>Denis Write, *The Persians Amongst the English: Episodes in Anglo-Persian History* (London: I. B. Tauris, 1985), 73.

<sup>۱۰۴</sup>قطعه منقول در

Ouseley, *Travels in Various Countries of the East*, vol. 1, xvii

عیناً مانند بخش آغازین متن میرزا صالح است که در Price, *A Grammar of the Three Principal Oriental Languages*, 142-143

آمده است.

<sup>۱۰۵</sup>کلفن (نسخه خطی سعادت و جواد، محفوظ در کتابخانه بادلیئن که جزو مجموعه اوزلی است) بیان می‌کند که این نسخه برای سر ویلیام اوزلی (آکسفورد: کتابخانه بادلیئن، نسخه خطی اوزلی ۳۹۰) نوشته شد.

<sup>106</sup>Price, *A Grammar of the Three Principal Oriental Languages*, vii.

پرایس طی یادداشتی می‌نویسد: "از آن زمان که میرزا صالح همراه سرهنگ داری به انگلستان آمد تا زبان انگلیسی بیاموزد، در ۱۸۱۹ به ایران بازگشت و اخیراً برای مأموریت ویژه‌ای از جانب پادشاه ایران به خدمت اعلیحضرت جورج

”به منزلهٔ منبع مولد متن و فردی که با تبیین موقعیت یگانهٔ اثر، هویت آن را به طرز اجتناب‌ناپذیری تثبیت می‌کند.“<sup>۱۱۱</sup> با افزایش اهمیت فرهنگی نوآوری، دیگران اروپایی موقعیت خود را در جایگاه خزائن خلاقیت و ابتکار استوار کردند. درست در همین برههٔ حساس تاریخی بود که از ارزش آثار آن زمان محققان غیراروپایی رفته‌رفته کاسته شد و اخبار و روایات کهنه و سنتی خوانده شدند. این شیوه‌های پرمطراق توخالی در زمانی که دستگاه‌های حامی دانشمندان و اهل تحقیق در ایران و هند—مثلاً دربارها— دستخوش تزلزل بودند، کنار زدن دانشمندان ایرانی مشرب و فارسی‌گرا را تجویز می‌کرد. فقدان منابع ثابت تشکیلاتی و مالی که به دانشمندان ایرانی مشرب قدرت و اعتبار می‌بخشید، به شرق‌شناسان امکان داد در آثار فکری و تحقیقی آنان تصرف کنند. نهادینه شدن شرق‌شناسی به صورت حوزه‌ای از پژوهش‌های علمی، و به اختیار درآوردن ”منابع اصیل“ به محققان اروپایی امکان داد به وجهی مؤثر کارهای معاصران غیرغربی خود را، که عاملیت و خلاقیت آنان انکار می‌شد، به خود اختصاص دهند.

مسئولیت سنگین تاریخ‌نگاری پسااستعماری این است که روندهایی را که بر اثر توصیف‌های اروپامحور از تجدد مکتوم و متحجر مانده‌اند باز در بستر تاریخی‌شان بیندازد. چنین چالشی ایجاب می‌کند که پرده از روی ”عقلانیت غربی“ برافتد. چنین طرحی باید از اقداماتی چون نقد ادوارد سعید از شرق‌شناسی به منزلهٔ ”گفتمانی نظام‌مند و حساب‌شده که اروپا از طریق آن توانست شرق را از لحاظ سیاسی، اجتماعی، نظامی، مسلکی، علمی و تخیلی سامان دهد و حتی آن را به وجود آورد“ فراتر رود. شرق‌شناسی سعید اساس تحقیقات بسیار سودمندی دربارهٔ عاملیت و قدرتمندی استعمار اروپایی را بنیاد نهاد، اما این تحقیقات ندرتاً دربارهٔ عاملیت و خلاقیت دیگری اروپا، یعنی شرقی‌هایی که منفعل و سنتی خوانده می‌شوند، پژوهشی به‌قاعده و روشمند صورت می‌دهند. انکار ابتکار عمل و همگامی با ”بقیه“ در حق شرق زمینه را برای استثنایی نشان دادن ”غرب“ فراهم ساخت. با سامان دادن مجدد وضع روابط گفت‌وگویی میان متون غربی و نیز متون شرقی—که راهنمای متون غربی بودند، ولی از نشرشان جلوگیری شد—تاریخ‌نگاری پسااستعماری می‌تواند روابط گفت‌وگویی میان غرب و بقیه را در وضعیتی نو برقرار سازد؛ روابطی که برای شکل‌گیری روحيات و خصیصه‌های ویژهٔ تجدد لازم بود. به کارگیری ”متون بی‌خانمان“ در توصیف‌های تاریخی از تجدد شرط ضروری این طرح تاریخ‌نگاری است.

Ca.: Stanford University Press, 1990), 16.

<sup>111</sup>John Binder and David Welbery (eds.), *The End of Rhetoric: Theory, and Practice* (Stanford,